

شعر چیست

توضیحی درباره ضوابط شناسائی عامل انتقال اندیشه و ادراک

گفته شد که عناصر سازنده حیات اجتماعی بشر از مبدع خود که آغاز پیدایش حیات عقلی و درک اجتماعی است در مسیری که از زبری و دشواری و ناهمواری بسوی نرمی و آسانی و همواری گسرایش دارد پیش می‌رود و همه عواملی که مصنوع دست و مولود فکر انسانهاست در همین رهگذر پرداخته و صیقلی شده و تکامل یافته‌اند و دیدیم که نه تنها امور جسمانی حتی کیفیات نفسانی بشر نیز از رهگذر - برخورد - احساس - غریزه - عقل - نفس مرحله به مرحله پیش رفته و تکامل پذیرفته و وسعت و کلیت یافته‌اند.

و گفته شد که خط نویسی ساده و ابتدائی نیز بعنوان عامل انتقال اندیشه و ادراک انسان یکی از حلقه‌های این زنجیر مدنیت بشر است که در همین مسیر بوجود آمده و ظرافت و زیبایی یافته و تکامل پذیرفته و تدریجاً از صورت (صنعت) بعنوان رافع (حاجت) خارج شده و به (هنر) گرایده است.

درباره (هنر) و (صنعت) و (حاجت) و (طبیعت) که بترتیب مولود و معلول همدیگرند در گذشته توضیحات کافی داده شده و قطعاً از نظر آمیخته به محبت خواننده ارجمند و پرحوصله که این نوشته را تعقیب میکند گذشته است و توضیح بیشتر ضرورت ندارد و اکنون موضوع مورد بحث نثر تکامل یافته است یعنی نثری که در راه پیشرفت خود بمرحله‌ای رسیده که ضمن حفظ و بقای علت موجبه خود بعنوان (عامل انتقال اندیشه بشر) جنبه (هنری) یافته است.

ضابطه تفکیک عناصر اساسی نثر از عناصر هنری آن کاملاً روشن و شناخته شده است بدین معنی که میتوانیم جنبه‌های هنری نثر را که بآن زیبایی و فصاحت میبخشد بآسانی از جنبه‌های اساسی آن تفکیک نمائیم بدون اینکه در مفاهیم ذهنی و مدرکات خود تغییری اساسی احساس کنیم ولی برای اینکار بهتر است اول ضوابط و مقررات اساسی نثر را بشناسیم.

ضوابط و مقررات مربوط به نثر و ملاء شناختن آن

ما نثر را بوسیله یک سلسله قرارداد و اصول موضوعه می‌شناسیم که رعایت آن برای شناختن نثر یک امر ذاتی است نه عارضی بدین معنی که اگر این مقررات رعایت نشود آنچه از ذهن نویسنده بر روی صفحه منتقل میشود بیان کننده هیچ مفهومی نخواهد بود این مقررات مربوط است به :

۱- شکل حروف

۲- نحوه پیوند حروف

۳- طرز تنظیم کلمات و عبارات حاصله از ترکیب حروف بمنظور اداء مفاهیم بدین ترتیب که اگر مثلاً :
در نوشتن حرف (الف) بصورت خط عمود و کوتاه توافق قبلی نداشته باشیم یا پیوند (خیش تن) بصورت (خویشتن) ناشناخته باشد و روی شناسائی شکل آن توافق قبلی وجود نداشته باشد.

یا در تنظیم عبارات ، مقررات مربوط بدستور زبان در استعمال مفرد و جمع و اسم و فعل و صفت و موصوف و غیره رعایت نشود آنچه نوشته میشود نثر نیست بلکه یاوه و مهمل است زیرا هیچ مفهومی رایبان نمیکند . پس برای نثر نویسی رعایت یک سلسله مقررات الزامی است .

نثری که باعتبار و رعایت مقررات مذکور عرضه میشود يك نثر ساده و فاقد جنبه‌های هنری است و تجلی جنبه هنری آن از هنگامی است که ضمن حفظ وظیفه اصلی خود بعنوان وسیله انتقال اندیشه و عامل ارتباط فکری افراد جامعه زیبایی و ظرافت می‌گراید.

توضیح درباره اختلاف نثر ساده و نثر زیبا و هنرمندانه و اشاره بمراحل مختلف تکامل و زیباسازی نثر فارسی در طول قرون گذشته بحث را طولانی میکند و چون خط سیر اندیشه نویسنده با توجه بآنچه در صفحات قبل گفته شد کاملاً در ذهن خواننده محترم رسم شده تطویل کلام نه مفید و نه ضروری است.

در نظم که مرحله‌ای ظریف‌تر و زیبا تر از نثر است علاوه بر مقررات نثر رعایت يك رشته مقررات جدید برای ایجاد موازنه و هم‌آهنگی ضرورت می‌یابد و با توجه به سیر فکری بشر در طول تاریخ و تحولات حاصله در کیفیت و چگونگی عوامل انتقال مفاهیم و زیباسازی تدریجی ظرف سیاله ذهن آدمی طبعاً باید مقررات نظم نیز این عامل را در جهت زیبایی و ظرافت و هم‌آهنگی بیشتر سوق دهد.

مقررات نظم دو نوع است، نوع اول مانند مقررات طبیعی نثر برای نظم ذاتی است که باید رعایت شود. نوع دوم مقررات عارضی و تشریفاتی است که اگر رعایت نشود در شناسائی نظم اشتباه یا اختلالی رخ نمیدهد.

مقررات ذاتی نظم ناظر بر کیفیتی است که بکلام ریتم و موازنه می‌بخشد و یا ترتیب و توالی نظم و هماهنگی، کلام را موزون و زیبا میکند مانند وزن و قافیه و یا آنچه که بتواند در ایجاد این زیبایی و موازنه و هم‌آهنگی جای‌گزین

وزن و قافیه شود.

مقررات عارضی نظم عبارت است از اقسام و انواع صنایع شعری و تفننات ظریف و زیبایی شاعرانه مانند جناس و لف و نشر و وصل الایات و غیره. نظم اگر فاقد صنایع شعری باشد باز نظم هست ولی اگر فاقد موازنه و هماهنگی باشد و از وزن و قیافه بکلی برکنار نگه داشته شود نظم نیست و نثر است یا چیزی است که بانثر اختلاف قابل ملاحظه‌ای ندارد. در نظم میتوان موازنه‌ها و عوامل هم‌آهنگ کننده را تغییر داد ولی نمیتوان بکلی این عوامل را نادیده گرفت. پس نظمی که فاقد مقررات ذاتی خود باشد نثر است کما اینکه نثری که فاقد مقررات ذاتی خود باشد یابوه و مهممل است و عامل انتقال هیچ مفهومی نیست.

شعر که نماینده بلوغ شعور و مظهر نبوغ عقلی جوامع بشری است در مرحله‌ای بسیار پیشرفته‌تر و لطیف‌تر از نظم قرار دارد و چون غالباً بیان کننده مجردات ذهنی و عواطف انسانی است طبعاً ظریف‌ترین و زیباترین عامل انتقال مفاهیم بشمار میرود.

تاکنون برای بیان اندیشه انسان چیزی زیباتر و لطیف‌تر از شعر در عرصه حیات بشر تجلی نکرده و با توجه باینکه نتیجه آخرین مرحله پیشرفت قسوی دماغی بشر در راه تلطیف و زیبا سازی عامل انتقال اندیشه محسوب میشود. تردید نیست در طبیعت خود از عناصر سازنده اسلاف خویش بحد کافی مایه دارد بدین معنی که طبعاً وارث کلیه عناصری است که در طول قرون و اعصار این عامل را پرداخته و صیقلی کرده‌اند و مخصوصاً از دونسل پیش از خود یعنی از نظم

وثرمیراث ارزنده‌ای در بطن خود دارد.

تفاوت بزرگ شعر و نظم دو چیز است یکی اینکه در شعر الزاماً نظم هست ولی در نظم الزاماً و ضرورتاً شعر نیست. ممکن است ناظمی بمقام شاعری نرسد ولی محال است شاعری مقام ناظمی را پشت سر نگذاشته باشد (۱).

دوم اینکه شعر بعلت رقت و لطافت فوق العاده خود قابل ترجمه یا تبدیل به نظم نیست ولی در نظم این امتیاز بزرگ و استثنائی وجود ندارد.

در نظم کلمات متوازن و هماهنگ بامهارت و زیبایی در کنار هم چیده میشوند و قصیده یا قطعه‌ای که مانند یاره و گوشواره مرصع می‌درخشد تشکیل میدهند، ولی در شعر اصولاً کمیت قطعات جواهر مشخص و معلوم نیست بلکه همه باهم در کوره ذهن آهنین شاعر ذوب و ترکیب میشوند و از این ترکیب عصاره مذابی روی صفحه می‌ریزد که دارای همه زیبایی‌های خیره کننده نظم هست. بعلاوه یک پارچگی و درخشش و لطافت فوق طبیعی و مفهوم خاص و مستقل خود.

در زبان فارسی قرن‌هاست که (صنعت) به (هنر) (۲) گرائیده و نثر ساده بعنوان عامل انتقال مدرکات تبدیل به نثر زیبا و هنرمندانه و سپس تبدیل به نظم و شعر شده است و نمونه‌هایی که ذیلاً بنظر میرسد بدون رعایت ترتیب تاریخی نشان دهنده قدمت ولادت (هنر) از بطن (صنعت) در قلمرو زبان فارسی است.

۱- به قسمت‌های گذشته این نوشته درباره تعاریفی که آقایان دشتی و بهار و شهریار

و حجازی از شعر کرده‌اند توجه شود.

۲- بمقالات شماره‌های گذشته موضوع (هنر و صنعت) رجوع شود.

بطوریکه ملاحظه میشود نثر زیبا و نظم مورد اشاره را میتوان به نثری کاملاً ساده و عاری از عناصر هنری تبدیل نمود ولی شعر مورد استناد قابل ترجمه و تبدیل به نظم و نثر نیست و اگر مفاهیم آن را به ذهن منتقل و سپس تبدیل به نظم کنیم حاصل کار نه تنها مفهوم اصیل و عالی شعر را بیان نمیکند بلکه نثری نامربوط و نامأنوس خواهد بود بهمان دلیل که گفته شد یعنی بدلیل لطافت و رقت فوق العاده و یک پارچگی و ترکیب مفاهیم.

نمونه یک نثر عالی از سعدی

بخشایش الهی گمشده‌ای را در مناهی چراغ توفیق فراراه داشت تا بحلقه اهل تحقیق در آمد و به یمن صحبت درویشان و صدق نفس ایشان ذمائم اخلاقی به محامد مبدل گشت و دست از هوی و هوس کوتاه کرد و زبان طاعنان در حق وی دراز که همچنان بر قاعده اول است و زهد و صلاحش نامعول .
یا :

روزی بغرور جوانی سخت رانده بودم و شبانگاه پهای کریهه‌ای سست مانده پیر مردی ضعیف از پس کاروان همی آمد و گفت چه خسبی که نه جای خفتن است گفتم چون روم که نه پای رفتن است . گفت نشنیده‌ای که گفته‌اند رفتن و نشستن به که دویدن و گسستن .

بطوریکه می‌بینیم این نثر در کمال بلاغت و فصاحت است یعنی همان چیزی است که از سعدی استاد بزرگ سخن انتظار میرود ولی تبدیل این عبارات به نثر ساده کار مشکلی نیست و میتوان آنرا چنان ساده نوشت که حامل و ناقل مفهوم و محتوی آن باشد و عاری و فاقد ظرائف و زیبایی‌های آن .

نمونه يك نظم عالی از قآنی

بگردون تیره ابری بامدادان برشد از دریا

جواهر خیز و گوهر ریز و گوهر بیز و گوهر زا

چون چشم اهرمن تیره، چوروی زنگیان خیره

شده گفستی همه چیره بمغزش علت سودا

شبه گون چوشب غاسق گرفته چون دل عاشق

باشگک دیده وامق بر رنگ طره عذرا

یا :

عیداست وساقی برقدح، صهباز مینار بخته

وز گوهر الماس گون، لعل مصفا ریخته

آب از شراب انگیخته آتش ز آب انگیخته

ز آتش حباب انگیخته وز جرعه دریا ریخته

این چند بیت نماینده کمال نظم فارسی و در اوج زیبایی است و کلمات

آن مانند همان قطعات جواهری که گفته شد چنان با سلیقه و مهارت در کنار هم

چیده شده اند که حقاً بهتر از آن نمیتوان بآرایش کلمات پرداخت ولی این نظم

زیبا را نیز میتوان به نثر هنرمندانه و از همان طریق به نثر ساده تبدیل نمود .

ولی در شعر چنان مفاهیم دقیق بارقت و لطافت بهم پیچیده اند که تبدیل

آن بصورت نظم یا نثر بمعنی صحیح تقریباً محال است .

نمونه يك شعر عالی از نظامی

ای گهر تاج فرستادگان

تاج ده گوهر آزادگان

در صدف صبح بدست صفا
 لاجرم آنجا که صبا تاخته
 غالیه بوی تو ساید صبا
 لشگر عنبر علم انداخته

* * *

چرخ ز طوق کمرت بنده‌ای
 صبح ز خورشید رخت خنده‌ای

* * *

کعبه که سجاده تکبیر تست
 تشنه جلاب تباشیر تست

* * *

ای شرف نام نظامی بتو
 خواجگی دوست غلامی بتو (۱)

دقت در همین چند بیت نظامی این حقیقت را ثابت میکند که شعر را
 نمیشود بصورت نثر در آورد و اگر يك شعر واقعی بصورت نثر در آید تبدیل به
 چیزی میشود که نه تنها شعر نیست بلکه نثر جالبی نیز نیست .

مثلا اگر بخواهیم اولین مصرع این چند بیت را تبدیل به نثر کنیم نتیجه‌ای
 که بدست می‌آید باین صورت است :

بهترین انسانها فرستادگان خداوندند - برترین عضو دز انسانها سراسر است
 بهترین پوشش برای سرتاج است و بهترین زینت برای تاج گوهر آن است .
 بنابراین معنی این مصرع و ترجمه آن بصورت نثر این است که نظامی به
 ممدوح خود پیغمبر اسلام چنین خطاب میکند :

۱- این مصرع در بعضی از نسخه‌ها بصورت (خواجگی اوست غلامی بتو) دیده
 شده ولی با توجه به شیوه خاص سخن گوئی نظامی و استعداد خارق العاده او در مرکب
 سازی بنظر بنده اصالت متعلق به نسخه‌هایی است که (خواجگی دوست غلامی) ضبط
 شده است .

ای کسیکه بمنزله بهترین زینت و زیور هستی در برترین و مهم‌ترین اندام
برای آن انسانی که بهترین و برترین انسانهاست :
واقعاً خیلی بی ذوقی و بی سلفیگی میخواهد که کسی قبول کند این نثر بی مزه
میتواند جانشین این مصرع بشود.

ای گهر تاج فرستادگان

بیت پنجم را در نظر بگیریم. با وجودیکه معنی بسیار زیبا و شیرین و عمیق
آن بر صاحب نظران سخن شناس پوشیده نیست مع ذلک جای انکار نیست که بصورت
نثر با فصیح‌ترین و زیباترین عبارات نیز میتوان این مفهوم را ادا نمود :
با زبان نثر میتوان گفت : خانه کعبه با اشتیاق فراوان منتظر و آرزومند
است که سپیده صبح بدمد و تو برای نماز در آنجا بیائی.
ولی آیا واقعاً میتوان این نثر را جانشین این بیت کرد .

کعبه که سجاده تکبیرتست تشنه جلاب تباشیرتست

به آخرین بیت نیز توجه کنیم ! *راهنمای علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

ای شرف نام نظامی بتو *راهنمای علوم انسانی و مطالعات فرهنگی* خواجگی دوست غلامی بتو

زیباتر و فشرده تر از آنچه که در این مصرع بذهن نظامی گذشت نمیتوان
مفهوم سروری و بزرگواری را مجسم نمود معلوم نیست در سلولهای مغز این
نابغه سخن فارسی چه جهش‌ها و خلجاناتی وجود داشته که میتواند با پهلوی
هم چیدن چند کلمه زیباترین و دقیق‌ترین مفاهیم را خلق کند کاری که بسیاری از
بزرگان سخن ماقادر بانجام آن نبوده‌اند ظاهراً در این سه کلمه (خواجگی -
دوست - غلامی) هیچ چیز فوق العاده‌ای دیده نمیشود و حتی اگر فواصل را از

میان برداریم و این کلمات را بصورت : خواجگی، دوست غلامی . در کنار هم قرار دهیم نه تنها مفهوم جالبی نمی یابیم بلکه در طرز خواندن آن نیز تاحدی دچار اشکال می شویم ولی همین که این سه کلمه به توانستاب و اختصاص می یابد فوراً برقی از کانون مغز انسان می جهد و استقلال معانی و مفاهیم هر سه کلمه بصورت جداگانه محو و زایل میشود و از الحاق این سه مفهوم يك مفهوم مرکب و مستقل که در عین حال از زیباترین مفاهیم ذهنی انسان است خلق میشود و در مغز خواننده تجلی میکند.

آن نوع خواجگی و آقائی که موجب دوستی غلام میشود یا آن سروری و بزرگواری استثنائی که موجب میشود يك انسان کامل غلام خود را دوست خود بداند مخصوص و منحصر بتو است.

اینست آنچه که نظامی فقط با پهلوی هم چیدن سه کلمه بیان میکند :
خواجگی دوست غلامی - بتو (ادامه دارد)

بر حسب فلسفه بودائی در جهان يك روح مطلق و مجرد وجود دارد که از ازل بوده و تا ابد نیز خواهد بود و او مبدأ اصلی هستی و علت العلی تمام عالمیان است و همچنین منتهی و معاد تمام موجودات باوست. این گوهر علوی ازلی بوسیله سه خدا در عالم امکان ظاهر شده و اعمال خود را جلوه گر ساخته است، و آن آلهه ثلاثه عبارتند از (برهما) خالق موجودات (ویشنو) حافظ موجودات (شیوا) موجد و در عین مهلك موجودات .
(تاریخ ادیان)